

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و برزنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

باب آواکیان

۱۱/۰۱/۱۱

لازم نیست دنیا به همین شکل باقی بماند. یعنی مازراهای
گوناگون مردم رابه این درک می رسانیم که دنیا را واقعاً
می شود عوض کرد. بدون شک بخش بزرگی از متحول
کردن مردم، ارائه آگاهی و اخلاقیات متفاوت به آنان
است. اما اعتقاد مردم به شرایط موجود رانیز باید در هم
شکست و امکان به وجود آوردن شرایطی کاملاً
متفاوت را برایشان ترسیم کرد.

وضع کنونی «ضرورت ابدی» نیست.

یک دنیای کاملاً متفاوت و بهتر را می توان و باید از طریق انقلاب ایجاد کرد

متن زیر گزیده ای از سخنان باب آواکیان است که در یک گردهمایی حزبی ایراد شده است. این گزیده در
نشریه «انقلاب» (ارگان مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا- آر سی پی)، شماره ۱۹۴- ۷ مارچ ۲۰۱۰
منتشر شده است.
بخش هایی از آن گزیده را به فارسی ترجمه کرده ایم. عبارات و توضیحاتی که داخل < قرار داده شده از
مترجم است.

یکی از نکاتی که در مانیفست حزب ما <آر.سی. پی.> تحت عنوان «کمونیسم: آغاز مرحله
ای جدید» نقل شده، این گفته مارکس است: «وقتی که ارتباط درونی درک شود آنگاه تمام
اعتقاد تئوریک به ضرورت ابدی شرایط موجود در هم می شکند، حتی قبل از آن که <این
شرایط> در عمل فرو بپاشد.»

این جا صحبت صرفاً در مورد اعتقاد تئوریک مجرد نیست، بلکه اشاره به باوری است که
وسیعا رواج دارد. اعتقاد به «ضرورت ابدی» وضع موجود بر اذهان مردمی که از وضع
موجود ناراضی اند سنگینی می کند. این باور پشت شان را خم می کند. ما مرتباً با این
واقعیت روبرو می شویم که مردم نمی توانند وضعیتی غیر از وضع موجود را تصور کنند.

این مسأله نشان می دهد که دست و پنجه نرم کردن مداوم با این سؤال بسیار مهم است که: اوضاع انقلابی چه شکلی خواهد داشت و واقعا چگونه می توان انقلاب کرد؟... و این ربط دارد به یک نکته مهم دیگر: کار ما ساختن جنبشی است برای انقلاب کردن و آگاه کردن مردم نسبت به نظرات حزب در مورد مفهوم و چگونگی انقلاب.

معضل اعتقاد به «ضرورت ابدی» شرایط موجود و ناتوانی از مشاهده شرایطی غیر از شرایط موجود، در جریان کارزار «صبر دنیا تمام شده: رژیم بوش را بیرون کنیم!» هم بروز کرد. >منظور کارزاری است که بعد از شروع جنگ تجاوزگرانه آمریکا در افغانستان و عراق، در خود ایالات متحده علیه ریاست جمهوری بوش به راه افتاد.< در جریان کارزار، با این سؤال روبرو شدیم که: «فرض کنیم رژیم بوش بیفتد. فایده اش چیست؟» بیابید در پرتو مبحث «قوه محرکه هرم» به این موضوع نگاه کنیم. یعنی اگر یک ملیون نفر با خواست «رژیم بوش را کنار بزنیم» در خیابان ها بودند، قوه محرکه «هرم» عوض می شد. >تاثیرات متقابل رأس و قاعده هرم اجتماعی دستخوش تغییر می شد.< حتی امروز نیز اگر ملیون ها نفر در خیابان از حزب دمکرات بخواهند که در مقابل جمهوری خواهان سر خم نکنند، این قوه محرکه تغییر می کند. دمکرات ها در مقابل بروز چنین وضعی مجبور می شوند دست به یک سری تنظیمات تاکتیکی بزنند. **ما باید مردم را از قفس باور به تغییر ناپذیری وضع موجود رها کنیم.**

فکر انتشار قانون اساسی دولت سوسیالیستی آینده نیز به این مسأله مربوط است. (۳) سخنرانی ریچارد لوتا نیز به همین مسأله مربوط است. (۴) یعنی ما از جهات مختلف به یک معضل حمله می کنیم: معضل باور به «ضرورت ابدی» وضع موجود در ذهنیت توده ها. ابتکار عمل ها نیز به حل این معضل مربوط است: مثلا فعالیت برای شکل گرفتن یک آتوریته بدیل در میان پرولتاریا و دیگر توده های تحتانی که این کار از طریق به مبارزه طلبیدن اعمال نامشروع و سرکوبگرانه آتوریته های فعلی انجام می گیرد. و یا فعالیت هایی که در مورد مسأله زنان و اخلاق و فرهنگ انجام می دهیم. چرا که با فراگیر کردن و در واقع با ایجاد جنبشی که اخلاق و فرهنگ مورد نظر ما را بین مردم رواج می دهد، یک آتوریته بدیل را در عرصه ایدئولوژی مطرح می کنیم. پیام تمام این ابتکار عمل ها اینست که لازم نیست دنیا به همین شکل باقی بماند. یعنی ما از راه های گوناگون مردم را به این درک می رسانیم که دنیا را واقعا می شود عوض کرد.

ما در حال ساختن جنبشی برای انقلاب کردن هستیم

بدون شک بخش بزرگی از متحول کردن مردم، ارائه آگاهی و اخلاقیات متفاوت به آنان است. اما اعتقاد آنان به «ضرورت ابدی» شرایط موجود را نیز باید در هم شکست و امکان به وجود آوردن شرایطی کاملاً متفاوت را برای شان ترسیم کرد.

....

نقل قولی که از مارکس آوردیم بسیار عمیق است و خطابش صرفاً روشنفکران نیست. فکر نکنید که چون از «تمام اعتقاد تئوریک» حرف می زند پس روی سخنش فقط با کسانی است که سطح بالائی از درک تئوریک دارند. در دنیای امروز این اعتقاد که نمی توان وضع را به طور اساسی عوض کرد به «پائین هم نشأت کرده است» و یکی از بارهای سنگینی است که کمر مردم را خم می کند. بنابراین در کارزار امسال حزب، واقعاً می خواهیم کل این مسیر را به طور رادیکال عوض کنیم. پیام فراخوان کارزار «انقلابی که نیاز داریم ... رهبری که داریم» (۵) جز این نیست. اما هنوز خیلی مانده که بتوانیم بگوئیم فعالیت های ما به وسیله روحیه، محتوا و مفهوم جمله مارکس هدایت می شود. معضلی که به آن اشاره کردیم یکی از سنگینترین بارها بر ذهن توده هاست. برای در هم شکستن باور به «ضرورت ابدی» شرایط موجود و جذب مردم به سمت یک نظام اخلاقی معین، راه های عملی و نظری گوناگونی مقابل پای ما قرار دارد. اگر تصورتان اینست که برای انقلاب کردن اوضاع دنیا باید کاملاً تغییر کرده باشد، و در چنان وضعیتی است که ما کاری برای تغییر رادیکال دنیا انجام خواهیم داد، باید بگویم که بیخود انتظار چنین چیزی را می کشید. فعالیت ما از امروز باید متفاوت باشد. ما باید مرتباً دورنماها را بالا ببریم و مردم را نسبت به این مسأله آگاه کنیم که وضع موجود، ضرورتی ندارد. مردم را نسبت به این مسأله آگاه کنیم که ما از هم امروز مشغول ساختن جنبشی هستیم که هدفش انقلاب است. ولی ما آن طور که باید و شاید، این کار را انجام نمی دهیم. یعنی این مسأله را محکم و مصمم با پیشروانی که در اطرافمان هستند و شمارشان هنوز بیش از اندازه اندک است مطرح نمی کنیم. از کارها و حرف های ما، این را نمی گیرند. همه چیزهایی که گفتم ربط دارد به «واقعی بودن انقلاب». ما باید این واقعی بودن را قابل لمس کنیم. باید واقعا جنبشی با هدف انقلاب بسازیم و آن را به یک جریان مهم و موثر تبدیل کنیم.

مارکس در ادامه آن نقل قول، نه فقط اتصال های درونی سرمایه داری، بلکه اتصال های درونی آن با نظام های دیگر را هم نشان داد. بر این اساس، او روشن کرد که وجود سرمایه داری یا هر نظام استثمارگرانه دیگر هیچ ضرورتی ندارد. مارکس نشان داد که این نظام محصول یک مقطع تاریخی معین است، اما نظریه پردازان بورژوا هنگام صحبت از هر تغییری در روابط سرمایه داری، همیشه فرض را بر این می گذارند که روابط سرمایه داری نقطه اوج و نهایت تکامل بشر است. در حالی که این واقعیت ندارد. سخنرانی ویدئویی «انقلاب» دقیقاً به این نکته می پردازد و روشن می کند که ما چگونه خواهیم توانست کل این فرایند تولیدی پیچیده را بدون وجود امپریالیست ها و بهتر از آن ها پیش ببریم. (۶)

البته همه گفته ها از صافی روابط تولیدی موجود و روبنای منطبق بر آن عبور می کنند. مثلا نامه ای را در نظر بگیرید که در مورد بخش «تصور کن!» نشریه حزب ما نوشته شده است. نویسنده نامه، «تصور کن!» را بر بستر کل سخنرانی در نظر نگرفته، به نظرش آمده که این هم صرفا «در شمار وعده هائی است که سیاستمداران می دهند.» اما همین فرد، وقتی که کل سخنرانی را به طور کامل در نظر گرفت، درکش کاملا عوض شد. (۷)

تمام این بحث ها مرتبط است با این که آیا جنبشی می سازیم که هدفش انقلاب کردن و ایجاد جامعه ای با کیفیت نوین است؟ یا صرفا بی هدف دور خودمان می چرخیم؟ اگر این جهت گیری، الهامبخش و راهنمای تمام فعالیت های ما نباشد، هرگز به آن هدف نخواهیم رسید. یکی از پدیده هائی که با آن مواجهیم، افراد تازه وارد به همین جنبش اند که موضع مخالف اختیار می کنند و کنار می کشند. البته رفتار «همه یا هیچ» رفقای ما با این ها اشکال دارد اما می خواهم به یک نکته مهم تر اشاره کنم. (۸) درهم شکستن نظام موجود در عمل، بدون آنکه اول در تئوری (یعنی در ذهن بسیاری از افراد) در هم شکسته باشد، غیر ممکن است. این واقعیت که شرایط موجود یک ضرورت ابدی نیست، باید هر چه پیگیرانه تر در همه کارهای ما مطرح شود. یعنی نه فقط در سخنرانی ها و مقالات، بلکه در مجموع فعالیت هایمان باید این مسأله را به روشنی برای مردم مطرح کنیم.

اگر از همین حالا ما دائما به این مسأله نپردازیم که به دنبال تغییرات و جهش های کیفی ضروری در اوضاع عینی، انقلاب چه شکلی به خود خواهد گرفت، هرگز دست به یک تلاش واقعی برای انجام انقلاب نخواهیم زد. منظورم تحقق یافتن همان تغییرات و جهش هائی است که در مقاله «درباره فرصت» (۹) از آن صحبت کردم. شما نمی توانید از بطن همین زیربنای اقتصادی سرمایه داری به نحوی ترقیخواهانه شرایط را متحول کنید. اگر می خواهید «دیگر جنرال موتورزی در کار نباشد» اول باید حساب قدرت سیاسی موجود را برسید. بحثم این نیست که همیشه باید بر سر این مسأله داد سخن بدهیم، اما این دیدگاه باید الهامبخش و هدایت کننده همه فعالیت های ما باشد. این باید دیدگاهی باشد که به مردم عرضه می کنیم.

وقتی یک هسته قابل توجه شکل بگیرد که دیگر اعتقادی به ضرورت ابدی شرایط موجود نداشته باشد، آنگاه خیلی بهتر می تواند با لایه های گسترده تری از توده ها ارتباط و تاثیر متقابل داشته باشد. این هسته می تواند برای افراد تازه وارد به مبارزه روشن کند که اگر چه در این راه با مخالفت های زیادی روبرو خواهیم شد اما علتش صرفا وجود یک روبنای است (یعنی دستگاه فراگیری که افکار عمومی و فرهنگ مردم را شکل می دهد). تاثیر این روبنا بر مردم اینطور است که تصور می کنند هیچ شیوه زندگی دیگری جز اینکه هست وجود ندارد. در حالی که این واقعیت ندارد.

رها کنندگان نوع بشر

سنتز نوین واقعی چیست؟ (۱۱) کنه سنتز نوین، هسته مستحکم و الاستیسیته <کشایندی> است. در یکی از سخنرانی های سال های قبل، شخصی پرسید: «شما چطور می توانید بهتر از اتحاد شوروی و یا چین زمان مائو عمل کنید؟» یکی از نکاتی که در جوابش گفتم این بود: «من اعتقادی به دنباله روی از مردم به صرف این که ستمدیده اند ندارم - ما به رها کنندگان نوع بشر نیاز داریم.» زمانی که در یک اوضاع کیفیتا متفاوت از امروز قرار داشته باشیم، یعنی زمانی که نظام کنونی رو بیده شده باشد و یک نظام نوین، نظام سوسیالیستی به وجود آمده باشد، نیاز به ارتش خواهیم داشت. ارتشی که ستون فقرات یک دولت واقعی را تشکیل خواهد داد تا نظام نوین را اعمال کند. بخش بزرگی از آن ارتش را توده های تحتانی تشکیل خواهند داد. ولی باید این توده ها را تعلیم دهیم تا بفهمند که بخشی از وظیفه شان، دفاع از حقوق کسانی است که مخالف این نظام نوین هستند. بفهمند که باید از حق ابراز مخالفت آنان با نظام نوین دفاع کنند. در عین حال، باید در مقابل کسانی که واقعا دست به اقداماتی جهت نابودی قدرت دولتی نوین می زنند بایستند. بخشی از پاسخ من به آن شخص این بود که: این به معنی مبارزه ای میان ما و توده هاست. ولی ما باید در تمامی سطوح، افرادی را که به چنین درکی از وظایف ما دست یافته اند به جلو صحنه بیاوریم. قانون اساسی نظام نوین سوسیالیستی حقوق مردم را روشن خواهد کرد و این دستگاه دولتی از حقوق کسانی که مخالف هستند دفاع خواهد کرد؛ تا زمانی که به طور فعال و مشخص دست به سازماندهی برای سرنگونی دستگاه دولتی زنند. اینجاست که نکته لنین مصادق پیدا می کند:

تا زمانی که طبقات وجود دارند، یک طبقه دیکته خواهد کرد و «بهتر است کسی که دیکته می کند من باشم نه تو» - یعنی بهتر است که دیکتاتوری پرولتاریا باشد تا دیکتاتوری بورژوازی (طبقه سرمایه دار).
اما دیکتاتوری پرولتاریا چیست؟ در این مورد، هم هسته مستحکم اهمیت دارد و هم الاستیسیته <کشایندی> .

در جامعه سوسیالیستی، جنرال موتورز یا اف بی آی و یا L.A.P.D. <اداره پلیس لس آنجلس> وجود نخواهند داشت. تحت دیکتاتوری پرولتاریا این نوع نهادها محو خواهند شد و در صورتی که داوطلبانه محو نشوند، با توسل به زور محو خواهند شد. ممکنست ۲۴ ساعت به آن ها وقت داده شود که کرکره هایشان را پائین بکشند! ... اما باید درشان تخته شود. به جای نهادهای ستمگر و ارتجاعی کهن، نهادهای انقلابی خواهند نشست ... بله، این هدفی است که برایش مبارزه می کنیم. نگاه ما متوجه دورانی است که اوضاع عینی دستخوش یک تغییر کیفی شود. یعنی یک اوضاع انقلابی پدید آید و مردم انقلابی در شمار ملیونی به ظهور رسند. زمانی که انقلاب انجام شد و قدرت دولتی انقلابی به وجود آمد، نه فقط یک ارتش نوین تشکیل خواهد شد بلکه این ارتش از اصول بسیار متفاوتی پیروی خواهد کرد. آن ارتش هم فرهنگی خواهد داشت. اما مطمئنا فرهنگی که در سرود تفنگداران دریائی طنین انداز است، نخواهد بود. منظوم این بند سرود است: «از قلعه های مونته زوما تا سواحل تریپولی». قطعا چنین فرهنگی دستگاه دولتی را هدایت نخواهد کرد! دیگر نه جنرال موتورزی خواهد بود و نه تفنگداران دریائی. مردم، ستون فقرات واقعی دولت نوین خواهند بود. اصولی که از آن صحبت می کنیم به همین مسأله بر می گردد؛ علت اینکه می خواهیم مردم را به این جهت جلب کنیم که رها کننده نوع بشر باشند نیز جز این نیست.

افرادی می گویند: «منظورت این است همین جوانانی که مواد می فروشند و همدیگر را می کشند و گرفتار هزار و یک دردند، در آینده می توانند به ستون فقرات قدرت دولتی انقلابی تبدیل شوند؟». جواب می دهم:

بله. اما نه در موقعیت کنونی شان و نه بدون مبارزه. این ها از روز اول که مواد فروش نبودند و همدیگر را نمی کشتند و غیره. مجبور هم نیستند که همیشه در این وضع باقی بمانند. از خودتان پرسید: چطور می شود که در عرض چند سال این کودکان دوست داشتنی تبدیل می شوند به، به اصطلاح «هیولاهای غیر قابل علاج»؟ علتش همین نظام است و بلائی که بر سر مردم می آورد. علتش، «طبیعت تغییر ناپذیر بشری» نیست.

ما راهی کاملاً متفاوت و بهتر را خواهیم گشود... اگر پیروز شویم. ما در مورد شرایطی صحبت می کنیم که کماکان به وجود نیامده است و دشمنان ما هم می توانند عاقدانه هر چیزی را خارج از متنش مطرح کنند و به تحریف آن بپردازند. پس بهتر است یاد بگیریم که در مورد «شرایط آینده» چگونه صحبت کنیم... بیایید به مردم الهام ببخشیم. بیایید جلوه های گوناگونی از یک فرهنگ کیفیتاً متفاوت را به صحنه آوریم و برای مردم سرودهای جدیدی بسازیم. سرودهایی که پیامش کاملاً با پیام قوای امپریالیستی قلدر و اشغالگر و جنایتکار فرق داشته باشد. «از قلعه های مונته زوما تا سواحل تریپولی» ... هرگز!...

توضیحات:

۱- سال ۲۰۰۸ عنوان یکی از سخنرانی های باب آواکیان این بود:

«خود را به مثابه پیشاهنگ آینده به دنیا معرفی کنیم». آواکیان در بخشی از آن سخنرانی چنین گفت:

«نکته بعدی در مورد اوضاع انقلابی (و مؤلفه های مختلف آن)، به ویژه در کشوری مانند آمریکا است. می خواهم بر اهمیت دست و پنجه نرم کردن مداوم با این سوالات تأکید کنم: یک اوضاع انقلابی چه شکلی خواهد داشت؟ از درون چه چیزی می تواند بیرون بیاید؟ همگرایی کدام عوامل، پایه و اساس لازم برای بروز اوضاع انقلابی را به وجود می آورد؟ در عین حال که این مسأله را باید مرتباً مورد بازبینی قرار داد اما نباید رویکرد ایده آلیستی نسبت به آن داشت؛ به این معنا که سناریوی بسازیم و سپس به طور آپریوریستی بخواهیم آن را به واقعیت تحمیل کنیم. موضوع این است که باید مرتباً از سطح گذشته و به عمق نظر اندازیم و روندها و نیروهای را که در یک کشور و در چارچوب یک اوضاع جهانی کلی می توانند بخشی از یک اوضاع انقلابی شوند یا به «ترکیب عوامل شکل دهنده» آن یاری برسانند، شناسایی کنیم. مهم است که این کار را قبل از ظهور اوضاع انقلابی حتی قبل از این که شاخص های ویژه اوضاع انقلابی خود را آشکارا نشان دهند، انجام دهیم. باید مرتباً درگیر مفهوم ستراتژیک اوضاع انقلابی، هم جنبه عینی و هم ذهنی آن، باشیم. یعنی با این سوالات دست و پنجه نرم کنیم که عوامل عینی چگونه می توانند دست به دست هم دهند و عناصر عینی یک اوضاع انقلابی را فراهم بیاورند؟ و پیشاهنگ (بر حسب درجه نفوذی که دارد و نیز ارتباطات سازمان یافته اش با بخش های مختلف توده ها) باید در چه موقعیتی باشد تا بتواند از این اوضاع استفاده کند؟ و پیشاهنگ برای اینکه اوضاع انقلابی به پختگی کامل برسد، تا امکان رهبری میلیون ها نفر در مبارزه برای کسب قدرت به دست بیاید، باید چکار کند؟ این جلوه دیگری است از «جلو زدن» تئوری (با مفهوم ستراتژیک) از پراتیک. در عین حال، اصل تعیین کننده ای وجود دارد که لنین هم بر آن تأکید گذاشته است:

زندگی در رخدادهایش، بسیار غنی تر از چیزی است که در مقولات پیش بینی شده است. به قول لنین، تئوری خاکستری است اما درخت زندگی، سبز است. به خاطر سپردن و به رسمیت شناختن این اصل، هم لازم است و هم حائز اهمیت. در نتیجه، به موازات شکوفائی تضادهای واقعی که تصادف و اتفاق در پیوند دیالکتیکی با ضرورت و علیت نیز در آن نقش بازی می کنند، لازم است که دائماً به این مبحث برگردیم که یک اوضاع انقلابی به چه شکل خواهد بود و تکوین چنان اوضاعی چه وظایفی را بر دوش عامل ذهنی (حزب پیشاهنگ) خواهد گذاشت. این مبحثی است که باید دائماً با آن دست و پنجه نرم کنیم.

«بحث این نیست که دست به گمانه زنی بی پایه و اساس بزنیم و دچار آپریوریسم ایده آلیستی شویم. بلکه در درجه اول باید به آنچه هدفمان است بپردازیم. این را در چارچوب اولین جهش بزرگ و گذشتن از خوان بزرگ اول < کسب قدرت سیاسی > و تأثیرش بر فعالیت امروز ما در نظر بگیریم - گر چه فعالیت ما در دوره حاضر، کیفیتاً با فعالیتی که انقلابیون باید در شرایط

ظهور اوضاع انقلابی انجام دهند تفاوت دارد. به عبارت دیگر: در اینجا حلقه اتصال کدام است؟ این سوال را به ویژه باید در یک مفهوم ستراتیژیک و رابطه اش با پراتیک در هر مقطع زمانی معین پاسخ داد.

«بر این نکته هم می توان و می باید تأکید کرد که نپرداختن به این مسأله؛ به صورتی که در اینجا مطرح کردم، شکل دیگری از کرنش به خودروئی است که به "تدریج گرایی" - یا رک بگویم، به رویونیسم - و همراهی و سازش با دنیای کنونی خواهد انجامید. همراهی و سازش با دنیائی که تحت سلطه امپریالیسم و طبقات ارتجاعی قرار دارد.»

۲- برای بحث در مورد "قوه محرکه هرم" رجوع کنید به سخنرانی باب آوکیان تحت عنوان «تضادهای حل نشده، نیروهای محرکه انقلاب».

۳- باب آوکیان اخیراً در جمع رهبران حزب <حزب کمونیست انقلابی آمریکا- آر.سی.پی.> پیشنهاد کرد که برخی رفقاء، قانون اساسی دولت سوسیالیستی آینده را بنویسند تا از این طریق بتوان به طور مشخص نشان داد که سنتز نوین در ارتباط با مدیریت جامعه آینده چگونه به کار بسته می شود. جامعه ای که هم دارای یک نظام کاملاً نوین است و هم خود در حال گذار به سوی کمونیسم.

۴- اشاره دارد به سخنرانی ریموند لوتا «هر چه در مورد کمونیسم به شما گفته اند غلط است - سرمایه داری معیوب است. راه حل، انقلاب است.» این سخنرانی طی سال های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ در محوطه دانشگاه های مختلف ایراد شد.

۵- نشریه انقلاب شماره ۱۷۰ - ۱۷ ژوئیه ۲۰۰۹. در سرمقاله همین شماره، اهداف کارزار چنین دسته بندی شده است: «اول از همه می خواهیم انقلاب را در جامعه مطرح کنیم تا ملیون ها نفر در اینجا و سراسر دنیا این انقلاب را بشناسند. دوم اینکه قصد داریم باب آوکیان را به عنوان صدر حزب و رهبر انقلاب به یک «نام آشنا در هر خانه» تبدیل کنیم؛ تا در سراسر جامعه شناخته شود و تعداد روز افزونی به حمایت از افکار و آثار و رهبری او برخیزند.

سوم اینکه، ... قصد داریم هسته ای از افراد را شکل دهیم که انجام چنین انقلابی را رسالت خود می بینند و با دورنما و خط حزب هدایت می شوند؛ تا برای این خط بجنگند، بقیه توده های مردم را به سوی این خط جلب کنند، آنان را در جنبش انقلابی سازمان دهند و تلاش کنند که آنان را به کمونیسم جذب کنند. و پس از اینکه، جهش کردند و کمونیست شدند آنان را در حزب متشکل کنند.»

۶- باب آوکیان می گوید:

«سرمایه داری، به ویژه در مرحله امپریالیسم، بر زندگی مردم سراسر دنیا سلطه و کنترل دارد و آن را در هم می پیچد. بارها شنیده اید که امپریالیست ها و سخنگویان شان وقتی که چپاولگری امپریالیسم در کشورهای جهان سوم برملا می شود، خطاب به آن ها می گویند: «شماها ما را استثمارگر می دانید ولی اگر ما نباشیم، شغلی هم وجود نخواهد داشت.» ... نه این حرف، واقعیت ندارد. مردم بدون امپریالیست ها هم می توانند کار کنند و برای اقتصاد و مدیریت اقتصادی برنامه بریزند. زمانی که مردم کشورهای جهان سوم، کنترل جامعه خود را در دست بگیرند و از طریق انقلاب، آن جوامع را کاملاً زیر و رو کنند، منابع طبیعی و ثروت بالقوه کماکان در اختیارشان خواهد بود. آنچه دیگر وجود خواهد داشت، سرمایه و سرمایه دار و امپریالیسم است و استثمار و چپاول مردم و غارت کشورهای جهان سوم. آنگاه توده های مردم در همه جای دنیا در وضعیتی بسیار بهتر قرار خواهند گرفت. عملکرد این نظام نمی تواند چیزی باشد غیر از این که تا به حال دیده ایم. نمی توان این نظام را مجبور کرد که طور دیگری باشد. تا زمانی که این نظام، حاکم است هر کارش باعث رنج و محنت مردم سراسر دنیا خواهد شد و بدتر از این ها هم می شود. چرا که نظام حاکم فقط از این طریق می تواند عمل کند.»

۷- اشاره به نامه یکی از خوانندگان نشریه انقلاب

۸- رویکرد «همه یا هیچ» که در اینجا مورد نقد قرار گرفته است به این صورت است: به جای این که راه هائی پیدا کنیم تا افراد علاقه مند و متمایل به انقلاب، کمونیسم و حزب بتوانند درگیر سطحی از فعالیت شوند که منطبق بر درجه درکشان از دنیا است، از آنان انتظار سطح بالائی از فعالیت و تعهد داشته باشیم. رویکرد «همه یا هیچ» در نقطه مقابل رویکرد صحیحی قرار دارد که ما باید در پیش بگیریم. یعنی به چنین افرادی فرصت «تنفس» و فضای یادگیری از طریق تجربه خودشان را بدهیم و در عین حال، با آنان بر سر مسائل مختلف کلنجر برویم و مبارزه کنیم. این مبارزه که باید به شکلی زنده و غیر دکماتیک جلو برده شود هم شامل آموختن است و هم آموزاندن.